



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در تنبیه شانزدهم از مباحث ذیل بحث غنا بود که در آن به استدلال در باب حرمت استماع غنا پرداختیم. چهار استدلال مطرح کردیم و عنوان نمودیم که روایات خاصه‌ای هم در این مورد وارد شده است که اگرچه غالب آن‌ها ضعیف است؛ اما اشاره به آن‌ها خالی از لطف نیست. اولین روایت، روایت اول باب صد و یکم؛ باب تحریم سماع الغناء و الملهی هست که تنها روایت معتبر این باب هم هست.

بررسی ادله روایی در باب حرمت استماع غنا

بررسی دلیل اول

می‌فرماید مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَنبَسَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَالْغِنَاءِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ».^۱

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

این روایت از نظر سند راه برای تصحیح دارد. بخش‌های قبلی که محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه؛ پدر علی بن ابراهیم را توثیق کردیم و در عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَنبَسَةَ، این عنبسه، ظاهراً مردد بین عنبسه بن بجاد و عنبسه بن مصعب است و هر یک از این‌ها که باشد، توثیق دارند. یکی از این دو، توثیق خاص دارد و یکی هم از رجال صفوان ابن ابی عمیر هست. البته یکی، دو عنبسه ضعیف و مجهول هم داریم؛ اما عنبسه در اینجا به احتمال قوی، مردد بین عنبسه بن بجاد یا عنبسه بن مصعب است که عنبسه بن بجاد توثیق خاص دارد و عنبسه بن مصعب، هم توثیق خاص دارد و هم از رجال صفوان و ابن ابی عمیر است که اگر توثیق خاص هم نداشته باشد، از رجال ابن ابی عمیر و صفوان هست؛ بنابراین بنا بر اظهر، سند این روایت معتبر است.

ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

دلالت این روایت که می‌فرماید، «اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَالْغِنَاءِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ»، بر مرجوحیت قطعی است؛ اما دلالت بر حرمتش خیلی واضح نیست؛ زیرا عبارت یُنْبِتُ النِّفَاقَ فی القلب گاهی در مکروهات هم به کار

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۱۰۱، ص ۳۱۶، ح ۱.



می‌رود که وقتی کسی مبتلای به مکروهی شود، به سمت نفاق می‌رود و از این جهت در دلالت بر حرمتش، نوعی تردید است؛ گرچه که احتمال حرمت هم وجود دارد؛ اما اطمینانی به آن نیست. این یک دلیل است. بقیه روایات این باب هم چون معتبر نیست، مروری اجمالی می‌کنیم.

بررسی دلیل دوم

بررسی روایت دوم عبارت است از

وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ قَالَ: نَزَّلَنَا بِالْمَدِينَةِ فَاتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَنَا «أَيْنَ نَزَلْتُمْ؟» فَقُلْنَا عَلَى فُلَانٍ صَاحِبِ الْقِيَانِ فَقَالَ كُونُوا كِرَامًا فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْنَا مَا أَرَادَ بِهِ وَظَنَّا أَنَّهُ يَقُولُ تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ فَعَدْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ كُونُوا كِرَامًا فَقَالَ «أَمَا سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۲ خِرَازِی این‌طور می‌گوید که «نَزَّلَنَا الْمَدِينَةَ فَاتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَنَا أَيْنَ نَزَلْتُمْ فَقُلْنَا عَلَى فُلَانٍ صَاحِبِ الْقِيَانِ فَقَالَ كُونُوا كِرَامًا فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْنَا مَا أَرَادَ بِهِ وَظَنَّا أَنَّهُ يَقُولُ تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ فَعَدْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا إِنَّا لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ».

ما وارد مدینه شدیم برای این که خدمت حضرت برسیم. بعد می‌گوید وارد خانه‌ای شدیم که صاحب قیان بود؛ یعنی صاحب جاریه‌های مغنیه بود که مبتلای به غنا و امثالهم بود. بعد وقتی وارد حضرت شدیم، حضرت فرمودند که کجا بیتوته کردید؟ گفتیم وارد فلانی شدیم که مشهور بود که در آنجا اهل قیان و مغنیات و این‌ها بود. حضرت فرمودند، کُونُوا کِرَامًا. همین جمله را فرمودند و ما از حضرت جدا شدیم و نفهمیدیم که منظور حضرت از کُونُوا کِرَامًا چه بود. چون دو جور می‌شود این را معنا کرد.

۱- معنای اول آن است که حالا که آنجا رفته‌اید سخت نگیرید و با بزرگواری از آن عبور کنید.

۲- اما معنای دوم آن عبارت از این است که می‌گوید، از این گناه و معصیت پرهیز کنید. این عبارت را نیاورده.

ولی به تعبیر من، ما منظور حضرت را از این جمله کوتاه نفهمیدیم و گمان بردیم که يَقُولُ تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ این احتمال را دادیم که حضرت می‌فرماید که مانعی ندارد، بر او وارد شوید و با بزرگواری با او تعامل کنید و خیلی سخت نگیرید. فکر کردیم که حضرت این‌طور می‌خواهند بفرمایند. بعد فَعَدْنَا إِلَيْهِ، محضر حضرت برگشتیم و مشرف شدیم و گفتیم «لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ كُونُوا كِرَامًا»، حضرت باز هم جواب کوتاهی فرمودند: «أَمَا سَمِعْتُمْ ... كُونُوا كِرَامًا»، حضرت فرمودند که آنچه من گفتم متخذ از آیه شریفه و ناظر به آیه شریفه است که «أَمَا سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَإِذَا مَرُّوا

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۱۶.



بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» وقتی عبور می‌کنند با بزرگواری عبور می‌کنند که آن آیه هم خودش وضوح کامل ندارد و البته ظهورش را چنانچه دقت کنیم، معنایش این است که خودشان را وارد مجلس معصیت نمی‌کنند.

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

این روایت از نظر سند ضعیف است؛ زیرا سهل بن زیاد و سعید بن جناح و این‌ها دارد که یکی دو تا هستند و نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

ب: بررسی اعتبار دلالتی روایت

از نظر دلالت هم این روایت هم می‌تواند با استماع ارتباط داشته باشد زیرا می‌گوید، وارد خانه‌ای شدم که صاحب قیان بود؛ یعنی استماع کردند و هم می‌تواند ناظر به این مفهوم باشد که وارد خانه‌ای شدند که مبتلای به معصیت بودند و مجلس معصیت بوده است. البته ممکن است که هر دو این‌ها را هم بگیرد. این هم روایت است دیگری است که به نحوی با استماع بنا بر یک احتمال ارتباط دارد؛ اما ضعیف است.

بررسی دلیل سوم

روایت سوم عبارتش این است که عنهم عن سهل عن یاسر از امام کاظم سلام‌الله‌علیه نقل شده که «مَنْ نَزَهَ نَفْسَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَإِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرِّيحَ أَنْ تَحْرُكَهَا فَيَسْمَعُ لَهَا صَوْتًا لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهِ وَ مَنْ لَمْ يَتَنَزَّ عَنْهُ لَمْ يَسْمَعْهُ»^۳. می‌گوید، کسی که به آن ترتیبی که در روایات آمده است از استماع غنا پرهیز کند، صدای خوشی در بهشت می‌شنود که مثل آن در عالم شنیده نشده است و کسی که پرهیز نکند، از آن صدا در بهشت بهره نمی‌برد.

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

ب: بررسی اعتبار دلالتی روایت

اما از نظر دلالت، این‌که بیان یک حال خوش در بهشت می‌کند؛ برای اینکه کسی پرهیز از این امر کند، استفاده الزام از این مطلب نمی‌شود. یک درجه‌ای در بهشت است و یک نعمت ویژه‌ای از بهشت است که متوقف بر پرهیز از فلان کار است و این ممکن است با کراهت هم سازگار باشد. خیلی از مکروهات هم هست که اگر کسی ترکش کند، به درجاتی و نعم خاصه‌ای در بهشت نائل می‌شود. پس این روایت، سنداً ضعیف است و دلالتش هم بیش از کراهت استفاده نمی‌شود.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۱۷.



دلیل چهارم (روایت چهارم):

روایت چهارم عبارت است از وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَنِّي كُنْتُ فَظَنْنْتُ أَنَّهُ قَدْ عَرَفَ الْمَوْضِعَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ مَرَرْتُ بِفُلَانٍ فَدَخَلْتُ إِلَى دَارِهِ وَنَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ فَقَالَ «ذَاكَ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَهْلِهِ أَمِنْتَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِكَ وَمَالِكَ»^۴.

می‌گوید خدمت حضرت رسیدم و ایشان فرمودند کجا بودی. حضرت طوری سؤال کردند که گویا می‌دانند من کجا بودم؛ یعنی در مجلس غنائی بودم. فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، عرض کردم من از منطقه‌ای عبور می‌کردم و رفیقی پیدا کردم و وارد خانه‌اش شدم و نگاهم به جاریه‌های او افتاد و نَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ حضرت فرمود ذَاكَ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَهْلِهِ این مجلسی است که تو در خانه او رفتی و به جاریه‌های او نگاه کردی منزلی است که لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَهْلِهِ أَمِنْتَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِكَ وَمَالِكَ آیا در امان خدا بودی از این کاری که کردی؟

الف: بررسی اعتبار سندی روایت (ضعیف است):

این روایت هم از نظر سند ضعیف است؛ زیرا محمد بن سنان در آن است. عاصم بن حمید هم اگر باشد شاید توثیق عام یا خاصی دارد؛ ولی در نسخه دیگری جهم بن حمید دارد که توثیق ندارد؛ ولی آن هم دو نسخه‌ای است و به لحاظ سند از دو جهت اشکال پیدا می‌کند.

ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

از نظر دلالت هم ظاهر اولیه این روایت این است که مشکل این شخص آن است که وارد خانه‌ای شده است که مکشفه بوده‌اند و نگاه به نامحرم می‌کرده است و روایت بیشتر ناظر به این مسئله است منتهی، چون غالباً جواریه و این‌ها مبتلا به غنا هم بوده‌اند، آقایان گفته‌اند که حتماً غنا هم بوده است و حمل بر استماع غنا هم کرده‌اند؛ ولی به هر حال در متن روایت، نظر الی الجواریه است؛ الی الجاریات المكشفات است و این‌که از این استدلال کنیم و بگوییم که چون غالباً آن هست، پس مقصود استماع هم هست، این خیلی وجهی ندارد. البته این روایت اگر ربطی داشت، دلالت بر حرمت داشت؛ زیرا می‌فرماید مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَهْلِهِ بعد هم می‌گوید أَمِنْتَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِكَ وَمَالِكَ که بیان، بیان تحریمی است؛ اما بیشتر به نظر می‌آید که ناظر به نگاه است و نه به استماع.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۱۷، ح ۴.



دلیل پنجم (روایت پنجم):

روایت و دلیل پنجم عبارت است از عن الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَرْمَنِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ».

البته تا آنجا که یاد می‌آید، مضمون این روایت در روایات دیگر هم وجود دارد. این روایت می‌گوید کسی که به گوینده‌ای گوش بدهد، بنده او شده است. حال اگر گوینده به حق باشد، بنده خدا شده است و اگر گوینده شیطان باشد، در حقیقت بنده شیطان شده است. کسی که به کسی گوش می‌دهد درواقع، نوعی بندگی می‌کند و چون ناطق بالغنا، بنده شیطان است و مبتلای به گناه است، استماع او ه موجب می‌شود که انسان عبد شیطان شود.

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

این روایت از نظر سند ضعیف است؛ زیرا احمد بن محمد بن ابراهیم ارمی توثیق ندارد؛ نه توثیق خاص و نه عام.

ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

از نظر دلالت، فکر می‌کنم که روایات دیگر هم به این مضمون هست و آن این که هر کس، پای سخن کسی بنشیند و چیزی از او را بگیرد و استماع به سخن او دهد، گویا مشارک در آن ثواب یا گناه اوست. این که بازار کسی را گرم کند که اضلال می‌کند، همین که استماع و اصغی کند، فَقَدْ عَبَدَ و او چون یَعْبُدُ الشَّيْطَانَ، پس او هم یَعْبُدُ الشَّيْطَانَ می‌شود. البته این مضمون شاید در روایات دیگر هم باشد. این حکمتش اعانه است؛ ولی خودش عنوان مستقلی پیدا می‌کند. این روایت، سندش ضعیف است و دلالتش بر حرمت هم بعید نیست که می‌گوید عَبَدَ الشَّيْطَانَ؛ اما این که اصغی الی ناطق، غنا و کیفیات صوتیه را هم بگیرد، ممکن است مقداری اشکال داشته باشد. برای این که اصغی الی ناطق است و ناطق که می‌گوییم؛ یعنی نطق و کلماتی می‌گوید که محتوا و مضمون باطلی دارد. ظاهر روایت بیشتر ناظر به محتوا است و بعید است که شامل چیزهایی شود که مربوط به کیفیت صوت است.

این یک جهت است که ممکن است بگوییم، ناطق در اینجا، فقط ناظر به مضمون است و ممکن هم است بگوییم که کیفیت صوت را هم می‌گیرد؛ ولی شمولش محل تردید است و بیشتر به ذهن می‌آید که ناطق، ناظر به محتوا باشد. جهت دیگر هم این است که شاید مراد از اصغی، شنیدن نباشد و کنایه از این باشد که دنبال او حرکت و عمل کند؛ نه این که



صرف استماع باشد؛ ولو این که اصغی، به معنای استماع است؛ ولی بعید نیست در اینجا که با قرینه اصغی الی ناطق و عبد که بعد می گوید، قرائنی دارد که حرف را بپذیرد و دنبال او حرکت کند و إتباع هست و نه صرف استماع. ظاهر روایت این است؛ بنابراین، این روایت هم دلالت بر استماع نمی کند.

اولاً: لضعف السند؛

ثانیاً: لأن الناس ظاهراً فی المضمون و المحتوى؛

ثالثاً: لأن الاصغی کنایه عن الاتباع و لیس بمجرد استماع.

این سه دلیل است که اگر بخواهید عربی بنویسید، باید به همین کوتاهی بنویسید و رسا و گویا هم هست. استدلال به این روایت ضعیف است، لهذه الامور. این روایاتی است که به جهت ضعف، خواستیم از آن عبور کنیم؛ ولی مروری کردیم و بد نشد. البته یکی، دو روایت دیگر هم در مستدرک است که آن ها هم از همین قبیل است.

دلیل ششم

در مستدرک هم یک روایت از دعائم الاسلام نقل شده که بی سند است و عبارت از این است که «عن قوم قدموا صغی الکوفه و نظروا فی دار المغنی» البته من این روایت را پیدا نکردم؛ ولی ممکن است به تعبیر فهرست تویس عبارت این باشد: **الْأَمْدِيُّ فِي الْغُرِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ يَعَافُ اللَّهُوَ وَيَأْلَفُ الْجِدَّ» وَ قَالَ ع: «لَمْ يَعْقِلْ مَنْ وَلَّهَ بِاللَّعْبِ وَ اسْتَهْتَرَ بِاللَّهُوَ وَ الطَّرَبِ».**^۶

وارد کوفه شدم و این طور شد که حضرت سؤال کردند چه شد؟ همان قصه را آورد که حضرت فرمود «کُونُوا کِرَاماً»، بعد آیه شریفه را فرمودند. ظاهراً این ها دو تا قصه است. یکی در مدینه بود و دیگری در مکه است. امام صادق (ع) هم یک سال در کوفه بوده اند که همان دوره خیلی ها از محضر حضرت استفاده بردند و یک سال بسیار بابرکتی برای اهل کوفه بوده است. این هم ظاهرش این است که در همان سال اتفاق افتاده است.

این روایت هم روایت اول همین باب در مستدرک است؛ ابواب ما یکتسب به باب صد و یکم. این که سریع این آدرس ها را می گوئیم؛ برای این است که مفروضان کتابی است که دستتان است و دائم به آن مراجعه می کنید. ابواب ما یکتسب به باب غنا، باید دائم همراهتان باشد. من وسائل های جدید دارم که تازه تهیه شده است و این وسائل که جامعه مدرسین چاپ کرده است، مزیتش این است که بالا و سائل و پایین هم مستدرک است.

^۶ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳، باب ۷۹، ص ۲۲۰، ح ۲۱.



دلیل هفتم

روایت دومی هم در مستدرک است که سألَه عَنْ سَمَاعِ الْغَنَاءِ اَيْنَ هُمْ اَزْ دَعَائِمٍ وَ بَدُونِ سَنَدٍ اَسْت. آنجا می‌فرماید که حضرت فرمود وَ عَنْهُ ع: اَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ سَمَاعِ الْغَنَاءِ فَهَيَّ عَنْهُ وَ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ اُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا وَ قَالَ «يُسَالُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ وَ الْبَصَرُ عَمَّا أَبْصَرَ»^۷

این آیه را بر اینجا تطبیق داده است. البته این اعم از حرمت است و در مکروهات هم انسان مورد سؤال قرار می‌گیرد. روایت سوم، چهارم و پنجمی هم اینجا دارد که از همین قبیل است و مضمون سمع و بصر در هر دو هست یا حداقل در یکی هست. من استمع الى اللهو؛ یعنی کسی که استماع لهو دارد؛ اما هیچ‌کدام از این چند روایت، سند ندارد. در مجموع، در دو روایت که سندش تام نیست، آمده است: «وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ». این که ما می‌گوییم فقه‌العقیده باید بحث شود، موردش همین‌جا است که می‌فرماید «وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ»؛ یعنی سؤال از قلبش می‌کنند؛ به خاطر اعتقادی که دارد که اعتقاد امر اختیاری است. این پنج روایت که در وسائل است و پنج روایت هم در مستدرک است و شاید هم بیشتر پیدا شود.

جمع‌بندی تنبیه شانزدهم

دیروز که من از سه، چهار استدلال در بحث حرمت استماع کردم، به ذهنم آید که دو، سه روایت در اینجا داریم که ضعیف است؛ اما الان که دقت کردم، دیدم که هشت، ده روایت می‌شود؛ گرچه که تک‌تک این‌ها سند و دلالتش، دارای مشکل است؛ ولی مجموعاً برای برداشتی که از آیه داریم، مؤید خوبی است که آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» را می‌گفتیم که مراد از اجتناب، فقط نخواندن نیست؛ بلکه اجتناب، شنیدن را هم در برمی‌گیرد و این‌ها همه مؤید می‌شود که آیه شمول دارد و لذا هشت، ده روایت، تأیید بسیار خوبی دارد؛ علی‌رغم این که یا سندشان ضعیف است و یا دلالتشان بر حرمت اشکال دارد؛ ولی حداقل پنج، شش روایت ماند که به نوعی سندش ضعیف است؛ ولی دلالتش بد نیست؛ بنابراین، این هم تکمله‌ای به تنبیه شانزدهم؛ یعنی بحث استماع غنا بود. جدای از استدلال‌هایی که از منظر اطلاق روایات، سیره و استدلال به آیات که داشتیم، روایات خاصه‌ای داریم که حدود ده مورد است که بحثش را فهرست‌وار و سریع انجام دادیم؛ اگرچه که هر آنچه لازم بود عرض کردیم. این تنبیه شانزدهم بود که بیان شد.

^۷ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳، باب ۸۰، ص ۲۱، ح ۲.



تنبيه هفدهم

بررسی کبیره بودن گناه غنا و استماع غنا

سؤال

دلایل کبیره بودن تغنی و استماع آن کدام است؟ و آیا کبیره بودن شامل هر دو این‌ها می‌شود؟

پاسخ

فرع و تنبيه هفدهم از مباحث ذیل بحث غنا، کبیره بودن سماع و استماع غنا است. ظاهراً سماع و استماع غنا از کبائر به شمار می‌آید و وجهش هم این است که اگر در روایات هم نتوانیم ملاکی برای کبیره بودنش پیدا کنیم و ملاک کبیره بودن را وعده عذاب در قرآن بدانیم آن وقت، آن روایاتی که تعبداً آیات را بر غنا تطبیق می‌داد در اینجا به سود ما است و بحث را روشن می‌کند.

دلیل اول: آیه «من یشتري لهو الحديث»

ممکن است کسی بگوید که در مجموعه روایات وعده عذابی در حد کبیره بودن عنوان نشده است، در اینجا است که ما به آن آیات برمی‌گردیم؛ ولو این‌که می‌گفتیم، آیاتی که دلالت بر حرمت می‌کند، تطبیقش بر غنا تطبیق حقیقی نبود؛ بلکه تطبیق مجازی و تعبدی بود؛ اما بعد از این‌که این تطبیق مجازی داده شد، خصوصیات آیه به مصداق مجازی سرایت می‌کند و یکی از خصوصیات آیات، مثل آیه لهو الحديث، وعده «فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (مجادله/۱۶) است که وعده عذاب شدید و خوارکننده است و لذاست که وعده عذاب خوارکننده‌ای که در لهو الحديث و بعضی دیگر از آیات بود، مصداق آن است و ویژگی‌های آیه به آن تسری می‌کند؛ مانند «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» که قبل و بعدش عذاب دارد و قول زوری که تعبداً با روایت مصداق آن می‌شد می‌گوید، این مصداق آن است و قطعاً یکی از ملاکات کبیره بودن، وعده عذاب در قرآن کریم است و چون در قرآن وعده عذاب منجز داده شده است، جزء کبائر به شمار می‌رود.

البته صغیره و کبیره و ملاکاتش، بحث‌های مفصلی دارد که یکی از ملاک‌های روشنش همین هست و جای بحث‌های دیگری دارد که در تناسب خودش باید بحث نمود.

آیه «مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (لقمان/۶)، بیشتر مغنی و کسی که لهو را رواج می‌دهد را شامل می‌شود. آیه «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) با توجه به قبل و بعدش که «أُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ» (حج/۳۰) «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ» (حج/۳۱) است نیز به نظر می‌رسد بیشتر تغنی را می‌گیرد و راجع به استماع، وعده عذاب منجزی نیست.



سوالی که در اینجا قابل طرح است آن است که آیا فقط تغنی معصیت کبیره است یا استماع هم معصیت کبیره است؟ گفتیم که اگر ما ملاک را وعده عذاب منجز در قرآن کریم بدانیم، آیه لهو الحدیث تعبداً تطبیق داده شد؛ ولی ویژگی هایش به غنا سرایت می‌کند؛ اما آیه لهو الحدیث بیشتر بر مغنی منطبق است و نه کسی که مستمع الی الغناء است.

دلیل دوم: آیه «اجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور»

آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) شامل مستمع هم می‌شود؛ ولی در آن وعده عذاب واضحی نیست. آیات دیگر مانند «لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان/۷۲) و امثالهم هم که دلالت بر حرمت نمی‌کرد؛ مگر با نکته‌ای که در بحث بعدی عرض می‌کنم.

جمع‌بندی کلام در تنبیه هفدهم

ملاک در استماع و سماع

توجه کنیم که استماع که فعلی اختیاری است و با دنبال کردن خود شخص محقق می‌شود، امری ذو مراتب است. تا وقتی که می‌تواند کاری کند که نشنود استماع است منتهی، درجه عالیه استماع این است که اصلاً برای این که این را گوش دهد به فلان پارتی می‌رود. این استماع اختیاری است. یک نوع استماع هم این است که جایی می‌نشیند و مشغول کاری می‌شود و ضمناً به غنا هم گوش می‌دهد. این هم استماع است؛ به جهت این که می‌توانست پرهیز کند و نکرد؛ اما سماع آنجایی است که اختیاری نیست؛ مانند آن که در حدی که از کوچه عبور می‌کند، چاره‌ای ندارد که فلان غنا را بشنود که در اینجا، این سماع غیر اختیاری می‌شود.

نکاتی اخلاقی پیرامون خطبه صد و سیزدهم نهج البلاغه

الف: پیش از آن که شما را به مرگ فراخوانند آن را به گوشتان برسانید

در جلسات گذشته چند نکته اخلاقی از خطبه صد و سیزدهم بیان کردیم که ادامه این خطبه را پی می‌گیریم. حضرت می‌فرماید: «وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ». پیش از آن که شما را به سوی مرگ فرا بخوانند، دعوتش را به گوش‌هایتان برسانید. این اسماع دعوت موت، ظاهرش این است که دائم، دعوت‌های به موت قرآن و اولیای الهی را تکرار کرده و به آن توجه کنید یا در مجالس موعظه حضور پیدا کنید که دعوت موت در آنجا وجود دارد و البته درجات بالاتری هم دارد که کسی به مدارجی برسد که آن دعوت‌ها را به شکل غیر عادی بشنود. «وَأَسْمِعُوا



دَعْوَةُ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ»، قبل از این که دعوتی بیاید، خود شما آن دعوت را به خودتان منتقل کنید و به گوش‌هایتان برسانید، در مجلسی بروید که بحث مرگ می‌شود و قرآن را که دعوت مرگ در آن هست را بخوانید.

ب: زاهدان دنیا اگرچه لبخند بر لب؛ اما قلبی حزین دارند

«إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ ضَحِكُوا وَ يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَ إِنَّ فَرَحُوا»، قلب‌های زاهدین و بی‌طمع‌های به دنیا، گریه می‌کند؛ اگرچه که در ظاهر خندان هستند. دلی غمگین و قلبی گریان دارند. مؤمن بدون سوز نمی‌شود؛ یعنی بدون سوز و گداز، ایمان معنا ندارد. اگر یک سوزی و گدازی در انسان نباشد، ایمانی برای او نیست. «إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ ضَحِكُوا وَ يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَ إِنَّ فَرَحُوا»، در اوج سرور و شادمانی هم در دلشان رگه‌ای از غم و اندوه وجود دارد. در اوج شادی و فرح و در بهترین وضعیت‌های مسرت و شادی هم حزن شدیدی در دل آن‌ها هست و قلب آن‌ها را گرفته است. این دو جمله اشاره به این دارد که دل غمگین و محزون، نشانه ایمان در دنیا است و بدون این غم و حزنی که دائم باید ما را همراهی کند، رسیدن به مقامات عالیّه میسر نیست.

ج: در بهترین حالات از حیث تمکن نعم دنیا، خودشان را مذمت کرده و

غبطه آخرت را می‌خورند

و یكثر مقتهم أنفسهم و إن اغتبطوا بما رزقوا، حتی در بهترین موقعیتی که به آن‌ها روزی داده شده است و دیگران غبطه روزی آن‌ها را می‌خورند، خودشان را مذمت می‌کنند. توبیخشان نسبت به خویشتن فراوان است. حتی اگر در بهترین حالاتی هستند که دیگران به آن‌ها غبطه می‌خورند، آن قدر افق دیدشان باز است که خودشان را ملامت می‌کنند. بهترین حال معنوی را دارند؛ ولی باز آن را کم می‌دانند؛ چه برسد به احوال معاصی که کسی بین خود و خدایش به آن مبتلا باشد. پس اگر بهترین حالات سرور و فرح را داشته باشند، باز دلشان غمگین است و اگر بهترین وضعیت را داشته باشند تا جایی که دیگران به آن‌ها غبطه می‌خورند، باز خودشان را مذمت و توبیخ می‌کنند. این خصوصیات افراد زاهد است که دل غمگین و ملامت درونی دارند. این دو علامت غمگینی دل و ملامت درونی که به واسطه آن، فریب دنیا را نمی‌خورند، از مهم‌ترین علامت‌هایی است که انسان‌های اهل معنا و ایمان، آن را دارا هستند. حال که به او نعمت داده شده است، ربی اگرمن نگوید و فراموش نکنید؛ بلکه در بهترین حالت شادی، غمگین است در بهترین موقعیت‌ها هم خودش را ملامت می‌کند و اطمینانی ندارد که بگوید من بیمه شدم و کار تمام است.



د: به جهت آرزوهای دروغین دنیا، یاد مرگ از دل‌هایتان رخت بر بسته است

«قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَازِبُ الْأَمَالِ»، می‌فرمایند که یاد مرگ از دل‌های شما غائب شده است و در دل شما یاد مرگ وجود ندارد. روزی اگر آمد و رفت و به یاد آن پایان امر و مرگ نیفتادید، «قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَازِبُ الْأَمَالِ» است. یاد مرگ از دل شما رخت بر بسته است و آرزوهای دروغین در ضمیر و وجدان شما حضور یافته است. دل شما پر از آرزوهای دروغین شده است که به آن نمی‌رسید و چنانچه برسید هم چیزی تهش نیست. دنیا دل شما را پر کرده است و یاد مرگ که اساس کمال شماست، از دل شما رخت بر بسته است.

ر: مالکیت دنیا درباره شما بیشتر از آخرت است

فصارت الدنيا أملك بكم من الآخرة، دنیا مالکیتش نسبت به شما از آخرت بیشتر است. جای این‌که آخرت شما را مالک باشد و دل و قلب شما را گرفته باشد، دنیا وجود شما را گرفته است و سراسر وجود شما دنیایی شده است. «قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَازِبُ الْأَمَالِ فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ»، این زندگی زود گذر جلوی پا، بیشتر شما را به سمتی که می‌خواهد می‌برد؛ تا زندگی دیرتر و متأخر، این دنیا است که شما را به این سو و آن سو می‌برد؛ نه این‌که آخرت شما را به این طرف و آن طرف ببرد. آخرت اگر باشد، ما را به جایی که وظیفه‌مان هست می‌کشاند و چنانچه دنیا باشد، به جایی که شهوات ما اقتضا می‌کند، ما را دعوت می‌کند. خیلی تعبیرهای قشنگی است.

ز: رفتار و پندار زشتان بینتان تفرقه ایجاد نموده است

فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ، همه شما برادران دینی هستید. سریرهای خبیث و ضمائر بد شما را از هم جدا کرده است و برای همین است که در کنار هم قرار نمی‌گیرید.



هنه دارایی دنیای ناچیز شما را خوشحال و از دست رفتن آخرت، ناراحتتان

نمی‌کند

«وَمَا بِالْأَلَمِ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تَدْرِكُونَهُ وَلَا يَحْزَنُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحَرِّمُونَهُ»، شما را چه شده است و چه باکی شما دارید که متاع دنیایی ناچیزی که به شما می‌رسد، این قدر شما را خوشحال می‌کند و این همه آخرتی که از شما گرفته می‌شود، شما را غمگین نمی‌کند. دنیای کم و نعم ناچیز دنیا، این قدر شما را سرمست و مغرور می‌کند و دوری و حرمان از این همه نعم بزرگ الهی، شما را غمگین نمی‌کند. این شادی و غمتان را چطور تنظیم کرده‌اید که این قدر کوتاه‌بین شده‌اید که مانند بچه‌ها به واسطه چیزهای کم، این قدر خوشحال می‌شوید؛ ولی آن همه نعم بلند و آمال بزرگی که از شما گرفته شده است، شما را غمگین نمی‌کند. اشکالی در کار شما است که این وضع را دارید. «وَيَقْلِقُكُمُ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَقِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ» و کمی از دنیا که از شما گرفته شود، در چهره شما نمایان می‌شود و صبر شما به پایان می‌رسد. یک چیز که از شما گرفته شد، شما را غمگین می‌کند؛ ولی گرفتن آخرت به آن بزرگی شما را غمگین نمی‌کند.

ی: این قدر گرفتار دنیا شده‌اید که گویا قرار است تا ابد در آن ماندگار

باشید

«وَيَقْلِقُكُمُ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَقِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهَا دَارُ مَقَامِكُمْ وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ»، این قدر غمگین بر فقدان نعم در دنیا می‌شوید که گویا همیشه بنا است که در اینجا باشید و گویا، متاع و کالای این دنیا ابدی، باقی و ماندگار الی الأبد خواهد بود.